

قابلیت اعمال نظریه "انکار عدالت" در دادرسی‌های مدنی

| پریسا محمدی مقدم | دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد آیت الله آملی، دانشگاه آزاد

اسلامی، آمل، ایران

| حسن بادینی* | دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران،

تهران، ایران

| جواد نیک‌نژاد | استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

در این مقاله سعی شده است تا با بررسی دکترین "انکار عدالت" در حقوق بین‌الملل و مصادیق آن، جایگاه و قابلیت استناد به آن را در حقوق ایران تبیین نموده و بر آثار به رسمیت شناختن این دکترین در حقوق ایران اشاره نماییم. در حال حاضر از آنجا که این دکترین جنبه الزام‌آور ندارد، چنانچه در مباحث ماهوی رخ دهد، تنها می‌تواند در قالب بی‌عدالتی، زیرمجموعه خلاف بین شرع و در تناقض با اساس و فلسفه حقوق قرار گرفته و از این جهت شاید بتوان به تأثیر آن بر تصمیم قضائی امیدوار بود. اما اگر در خصوص مقررات شکلی، انکار عدالت رخ دهد، نمی‌توان نسبت به رفع آن اقدام کرد و مجبور به رعایت قانون شکلی هر چند ناعادلانه هستیم. در حالی که اگر این دکترین به‌عنوان یک قاعده یا قانون یا دکترین پرورده و در نظر گرفته شود، در مراحل مختلف دادرسی قابل استناد بوده و قضات مکلف به رفع آن خواهند بود. هدف از تقریر این مقاله، شناسایی و معرفی دکترین "انکار عدالت" در نظام حقوقی ایران است، تا بتواند به‌عنوان یک قاعده شناخته‌شده وارد حقوق ایران شده و مورد توجه و استناد مؤثر واقع گردد. این دکترین می‌تواند ضمن کاهش چشمگیر موارد رد دعوی و دادرسی و تأخیرات قابل اجتناب، اثر ژرفی در جلوگیری از تضییع حقوق طرفین دعوی و هدررفت زمان و هزینه دادرسی داشته و مستندی برای صدور آرای عادلانه‌تر باشیم. توجه و شناخت و در نهایت استفاده از این دکترین ضمن ایجاد تحولی در دادرسی، می‌تواند وسیله احقاق حق اشخاصی شود که حق‌شان تحت شرایطی مورد تضییع واقع شده و از مراجعه به دادخواهی ناامید شده‌اند.

واژگان کلیدی: انکار عدالت، تضییع حق، دادرسی، دسترسی به عدالت.

مقدمه

«عدالت» از ابتدای تمدن بشر، گمگشته و کمال مطلوب وی بوده است. بشر تنها زمانی به آرامش می‌رسد که دریابد به عدالت رسیده و فطرت عدالت‌جویش سیراب گشته است. عدل و عدالت تا جایی اهمیت دارد که پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «بالعدل قامت السموات والارض» (فیض کاشانی: ۶۲۸ و سعیدی‌مهر، ۱/۱۳۸۹: ۳۱۹) یعنی آسمان و زمین به سبب عدالت است که پایدار و ثابت می‌باشد.

در روزگار حاضر یکی از جلوه‌های مهم عدالت، در دادرسی‌های قضائی نمایان می‌شود. شخصی که در جامعه مورد ظلم قرار گرفته و احساس کرده که حق‌اش ضایع شده، ملجاء و مرجع رسیدگی به حق خود را در دادگستری می‌بیند و بدان پناه می‌برد و ناچار است که در مقابل حکم قضایی سر تعظیم فرود آورد و از این‌رو انتظار دارد که در این آخرین جایگاه امید، عدالت به منصفه ظهور رسیده و احقاق حق صورت پذیرد. با این وجود، گاهی اشخاص برای احقاق حق خود به دستگاه قضا مراجعه نموده و در تلاطم رسیدگی به موضوع دعوا و گاه پیش از هرگونه رسیدگی، به دلیل وجود برخی ایرادات و موانع قانونی برای همیشه حق تظلم‌خواهی و رسیدگی به خواسته خویش را از دست می‌دهند و یا به‌طور ناعادلانه و براساس ماده‌ای قانونی، محکوم به بی‌حقی می‌شوند، هرچند که خود دادرس نیز از رأی صادره رضایتی نداشته باشد. آیا به‌راستی می‌توان در این شرایط، نسبت به این عدم احقاق حق و رفتار خلاف بین عدالت بی‌تفاوت بود؟

خداوند در قرآن کریم حکمت بعثت و ارسال رُسل را در این قرار داده که عدل و قسط بر نظام زندگی بشر حاکم باشد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/ ۲۵). همچنین در آیه‌ای دیگر آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (نحل/ ۹۰) که در این آیه به‌عنوان یک اصل از اصول و مبانی کلی اسلام خداوند به عدل و احسان امر می‌کند. امام علی (ع) نیز می‌فرماید: «العدل اساس المُلک».

در ایران، حقوق‌دانان و فقهای بسیاری به بیان مطالب گسترده‌ای درخصوص مفهوم "عدالت" در حقوق و فقه پرداخته‌اند و در فلسفه حقوق نیز از برقراری "عدالت" به‌عنوان اساس و بنیاد حقوق یاد شده است. اما همچنان این مفهوم با عنوانی کلی در استدلال‌ات و رویه قضائی مورد اشاره واقع شده و هیچ‌گاه این "فقدان شدید عدالت"، تحت عنوان دکترین "انکار عدالت" مورد استناد صریح قرار نگرفته و مواضع و موارد آن ناشناخته و مبهم مانده است.

مقاله حاضر برای نخستین‌بار ضمن آشنایی با مفهوم دکترین انکار عدالت در حقوق بین‌الملل، درصدد بررسی ضرورت و قابلیت اعمال این دکترین در حقوق داخلی با شفاف‌سازی مفهوم آن و

ذکر مصادیق و موقعیت‌هایی است که جای خالی این دکترین به چشم می‌خورد و می‌توان با استناد صریح به این دکترین، نسبت به رفع قاطع بی‌عدالتی‌های شدید، اقدام کرد.

۱- مفهوم دکترین "انکار عدالت" در حقوق بین‌الملل

هرچند که این عبارت در نظام حقوقی ایران اصطلاحی ناشناخته است؛ اما از کلمات تشکیل دهنده آن تا حدودی می‌توان به ماهیتش پی برد. "انکار عدالت" شباهت زیادی به مفهوم "بی‌عدالتی" دارد. با این وجود نمی‌توان آن را عیناً هم‌معنا دانست.

در حقوق بین‌الملل که این مفهوم بیشتر مورد استناد قرار گرفته نیز تعریف دقیقی از آن ارائه نشده است. ممکن است گفته شود که "انکار عدالت" به معنایی وسیع عبارت است از اینکه به هر دلیلی از دادن حق شخص خودداری شود و یا به عبارت دیگر، هرگونه نقض حق قانونی، امتیاز یا مصونیت شخصی را شامل می‌شود (Lissitzyn, Oliver J, ۱۹۳۶: ۶۳۲).

کسانی که این اصطلاح را به‌طور گسترده‌تری به کار می‌گیرند، می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد: یک گروه این اصطلاح را برای همه رفتارهای غیرقانونی بین‌المللی با افراد غیرتبعه به کار می‌گیرند. انکار عدالت به معنای اعم، زمانی رخ می‌دهد که وزارتخانه یا سازمانی از یک کشور، در مقابل یک شخص خارجی، وظایفی را که توسط قوانین بین‌المللی یا معاهده با کشورش وضع شده است، رعایت نکند (Charles Cheney Hyde, ۱۹۴۷: ۴۹۱).

گروه دیگر نویسندگان که در اکثریت هستند، این اصطلاح را فقط در مورد اقدامات غیرقانونی بین‌المللی یک کشور به کار می‌برند. اما آن‌ها در مورد دامنه دقیق این اصطلاح اختلاف نظر دارند و حداقل ۴ معنی مختلف از آن‌ها استنباط می‌شود:

- ۱- نزدیک‌ترین دیدگاه این است که این اصطلاح فقط بر موردی صدق می‌کند که دسترسی به دادگاه (دادخواهی) وجود نداشته و یا اینکه دادگاه از رسیدگی استنکاف کند. همچنین انکار عدالت زمانی رخ می‌دهد که افراد غیرتبعه، از دسترسی به دادگاه‌هایی که در یک ایالت به انجام وظایف قانونی خود می‌پردازند، محروم باشند و یا در صورتی که شهروندان هر ایالت آزادانه حق دسترسی به محتویات پرونده خاصی را دارند، لیکن چنین حقی برای افراد غیرتبعه شناخته نشده باشد.
- ۲- برخی نویسندگان این اصطلاح را در بیشتر موارد در خصوص اقدامات قضائی از جمله تأخیر در عدالت، بی‌عدالتی آشکار و غیره، توسعه می‌دهند، اما ظاهراً هیچ‌کدام از موارد مربوط را در خصوص مقامات غیرقضائی شامل نمی‌دانند (Hatschek, ۱۹۳۰: ۲۸۴; and Boyd's Wheaton ۱۸۸۰: ۴۵۷).
- ۳- دیدگاه دیگر، معنای انکار عدالت را زمانی محقق می‌داند که شخصی غیرتبعه از برخورداری از حق جبران خسارت‌هایی که به واسطه اعمال اشخاص خصوصی یا مقامات عمومی ایجاد شده است،

محروم بماند و برخی حقوقدانانی که نماینده اصلی این دیدگاه هستند، استفاده از این اصطلاح را به مواردی محدود می‌کنند که شخصی غیرتبعه طرف دعوی است یا جرمی که علیه یک غیرتبعه رخ داده (به واسطه نقص در قوانین داخلی)، بدون مجازات گذاشته شود و این بلا تکلیف گذاشتن هم برای مقامات قضائی ممنوع نباشد (Eagleton, ۱۹۲۸: ۱۱۰-۱۲۱).

۴- سرانجام این اصطلاح به صورت گسترده برای هرگونه اقدام غیرقانونی بین‌المللی از هر بخشی از دولت که مربوط به اجرای عدالت باشد، به کار می‌رود. به این معنا که دولت برای دستیابی به اهداف عملی، موظف به جبران هرگونه خسارت است. هر ارگان دولتی در ظرفیت رسمی خود در ارتباط با اجرای عدالت، متعهد می‌باشد و ممکن است مرتکب انکار عدالت شود، خواه این انکار عدالت شامل عدم توفیق در جبران خسارت خطای قبلی باشد یا در اشتباه اصلی که دادگاه یا ارگان دیگر مرتکب آن شده است (The British Yearbook of international law, ۱۹۳۲: ۱۰۸ff).

از موارد مذکور مشخص می‌شود که نه تنها در مورد معنای اصطلاح انکار عدالت توافقی میان نویسندگان وجود ندارد، بلکه تلاش‌های نسبتاً کمی برای تعریف دقیق این اصطلاح صورت گرفته است و در هیچ پیمانی تعریف مستقیمی از این اصطلاح موجود نیست. به طور کلی به نظر می‌رسد که این مفهوم، به معنای محدود مورد استفاده قرار می‌گیرد و اغلب در خصوص تأخیر در اجرای عدالت، عدم اجرای احکام (Typical is Art. ۱۸ of the German-Mexican treaty of ۱۸۸۲, Martenes, Now.) و حتی سهل‌انگاری در اجرای عدالت رخ می‌دهد (Rec.Gen., ۲d ser., Vol. ۹: ۴۸۴).

(treaty between Spain and Peru, ۱۸۹۷, Martens, Nouv. Rec. Gen., ۲d ser., Vol. ۳۲: ۶۹-۷۱)

در سطح بین‌المللی اراده خوبی برای بازاندیشی در هر جلوه و جنبه آئین دادرسی پدید آمده است که «جنبش دسترسی به عدالت» نام دارد. تصویری متشکل از گرایش گسترده و شایع نسبت به دادرسی‌هایی که بخت صدور رأی بر پایه فهم و ارزیابی منصفانه از واقعیت مرتبط را با همه گواهی‌ها، از سوی انسان‌های کوشا به بالاترین سطح می‌رساند (محسنی به نقل از کاپلنتی مورو و جی. گارث، برایان، ۱۳۹۸/۱: ۱۸۷ و ۱۸۸). لیکن شخص باید مراقب باشد که به دنبال تهاجم و حمله به نام ظاهری اصلاحات نباشد که موجب فلج شدن قسمت‌های کارا و مؤثر قوانین شود (Paulsson, ۲۰۰۵: ۲۶۴).

دکترین "انکار عدالت" یکی از این بازاندیشی‌ها است که در دادرسی‌های بین‌المللی به کرات مورد استفاده قرار گرفته و بند ۴ ماده ۵۰۵۱ قانون آئین دادرسی مدنی فرانسه ذیل مبحث داوری بدان اشاره شده است.

در تعریف جدیدتر از انکار عدالت در داوری Azinian علیه مکزیک، چهار نوع "انکار عدالت" مشخص و ذکر شده است:

- ۱- اگر دادگاه‌های مربوطه از پذیرش دادخواست خودداری کنند؛
- ۲- اگر دادگاه موضوع را بی دلیل به تأخیر اندازد؛
- ۳- اگر عدالت را شدیداً به طور ناکافی اجرا کنند؛
- ۴- اگر سوءاستفاده از قانون به صورت واضح و مخرب وجود داشته باشد (Case No. ARB (AF)/۹۷/۲, Award (1 November ۱۹۹۹), Paras.۱۰۲۱۰۳).

در داوری Loewen مقابل ایالت متحده، دیوان داوری نتیجه گرفت که انکار عدالت نیاز به «بی‌عدالتی آشکار به معنای عدم انجام دادرسی عادلانه وجود دارد و منجر به نتیجه‌ای می‌شود که به صلاحیت قضایی صدمه زده و آن را زیر سؤال می‌برد» (Case No. ARB (AF)/۹۷/۳, Award (۲۶ June ۲۰۰۳), para.۱۳۲). اما آنچه از مجموع تعاریف این اصطلاح در حقوق بین‌الملل برمی‌آید می‌توان این چهار موضوع را برای تحقق "انکار عدالت" در حقوق بین‌الملل برشمرد:

- ۱- از قوانین هر کشوری توقع می‌رود، همان توجهاتی که در احقاق حق نسبت به شهروندان خود دارد، نسبت به افراد غیرتبعه نیز روا دارد و اگر در رسیدگی به حقوق بیگانگان، تعلل ورزیده و یا استتکاف کنند، "انکار عدالت" رخ داده است. بنابراین قوانین هر کشور باید به گونه‌ای باشد که تبعیضی در رسیدگی به دعاوی افراد تبعه و غیرتبعه به وجود نیاورد.
- ۲- همچنین هرگونه تأخیر در رسیدگی و احقاق حق نیز به نوعی «انکار عدالت» شناخته می‌شود. در مورد مصداق تأخیری که موجب انکار عدالت می‌شود، باید گفت که تأخیر باید از نوع قابل اجتناب باشد و همه تأخیرها را شامل نمی‌شود. چه بسا رسیدگی عجولانه و بی‌دقت، خود منجر به انکار عدالت شود و اصولاً برای قضاوت عادلانه و بررسی تمام جوانب و یافتن حقیقت، روندی آرام و متناسب لازم و ضروری است. پس فقط تأخیرهای غیرضروری، فرساینده و قابل اجتناب در زمره انکار عدالت قرار می‌گیرند (Sourdin and Burstynner, ۲۰۱۴:۴۷).
- ۳- مورد دیگر، سوءاستفاده از قانون به نحو مخرب می‌باشد که از مصادیق انکار عدالت شناخته شده است. به این معنا که شخص با آگاهی از قوانین و با سوءاستفاده از آنها، قصد داشته باشد حقی را ناحق جلوه داده و یا برعکس، درصدد به دست آوردن حقی باشد که استحقاق آن را ندارد.

۴- همچنین بی‌عدالتی آشکار و شدید نیز از موارد «انکار عدالت» محسوب می‌شود که بنا به مورد ممکن است در هریک از بخش‌های رسیدگی از جمله بخش شکلی، ماهوی و یا ادله اثبات دعوا رخ دهد.

برخی نظریات، انکار عدالت را فقط شامل قوه قضائیه می‌دانند و برخی دیگر شامل همه دستگاه‌های دولت می‌دانند. گروه اخیر معتقدند که اگر یک بیگانه توسط پلیس به اتهام دروغی دستگیر شود، مهم‌ترین خواسته او این است که بدون تأخیر محاکمه شود تا بی‌گناهی وی اثبات گردد. اما اگر مقاماتی که این اختیار در دست آنان است، مانع از پیش‌روی وی در دادگاه شوند و او را از دسترسی به دادگاه منع کنند، مطمئناً این امر باید به‌عنوان «انکار عدالت» یا به‌عنوان «تأخیر ناعادلانه عدالت» شناخته شود؛ مسئولیتی که به دادگاه‌ها یا مقام قضائی بستگی ندارد، بلکه برعهده مقامات غیرقضائی می‌باشد که بیگانه را از آزادی خود محروم کرده است.

همچنین اگر یک خارجی به دنبال منافع شخصی خود، به سندی احتیاج داشته باشد که فقط یکی از مراجع اداری در کشوری که بتواند امور خود را انجام دهد، آن را داشته باشد و در حفظ این سند سخت‌گیری و زیاده‌روی شده باشد یا خیلی دیر تحویل داده شود، ممکن است این موضوع نیز نقض همان قوانین بین‌المللی باشد (انکار عدالت)، بدون اینکه هیچ مقام قضائی مقصر باشد. این مثال‌ها که می‌تواند خیلی بیش از این‌ها باشد، نشان می‌دهد که مقامات غیرقضائی نیز می‌توانند مقصر انکار یا تأخیر ناعادلانه عدالت باشند، (Lissitzyn, Oliver-۱۹۳۶: ۶۴۲) که البته این بخش خارج از موضوع مقاله است.

۲- قابلیت اعمال دکترین «انکار عدالت» در حقوق داخلی

جهان به‌طور دائمی در حال دگرگونی بوده و این سنت لایزال الهی است که ادامه دارد. از این رو قوانین نیز نمی‌توانند به‌صورت دائم بدون دگرگونی باقی بمانند، زیرا مقررات برای تنظیم و ساماندهی مراودات و ارتباطات اجتماعی به‌وجود می‌آیند و تغییر عرف و پیشرفت علم و فناوری، اثر ژرفی بر جامعه می‌گذارند و مبنای تحول قوانین می‌شوند. بسیاری از این قوانین ریشه در فطرت انسان داشته و سپس به‌عنوان مبنایی برای به‌وجود آمدن رشته حقوق درآمده‌اند. لیکن تا زمانی که به‌عنوان قاعده ای الزام‌آور در مقررات درنیامده باشد، نمی‌توان به تأثیر آن در دادرسی و مستند قرار گرفتن آن در صدور احکام اطمینان داشت و از جمله این مبانی، مفهوم عدالت است.

عدالت از آغاز بشریت، مطلوب و مورد توجه بوده است و سپس به‌عنوان مبنا در فلسفه حقوق نیز راه یافته است. اما به‌راستی تا چه حد می‌توان به بی‌عدالتی آشکار و بارز، تمسک جسته و بر مبنای آن تصمیمی قضائی گرفت که منجر به رفع این بی‌عدالتی شدید گردد؟ آیا با صرف استناد به فلسفه

حقوق و مبنای قوانین و مقررات تحت عنوان اجرای عدالت، می‌توان رأی صادر کرده و یا حکمی را نقض نمود و همچون استناد به ماده‌ای قانونی و یا قاعده‌ای مرسوم، به تأثیر استناد به این مبنا و مفهوم اطمینان داشت؟ به‌راستی مفهوم "انکار عدالت" چیست و چه تفاوتی با بی‌عدالتی دارد؟

زمانی تنها شهادت به‌عنوان متداول‌ترین دلیل اثبات دعوی به‌کار برده می‌شد و سپس با افزایش سطح سواد جوامع، استفاده از سند نیز رواج یافت و سپس بحث اصالت اسناد و کارشناسی مطرح شد و رفته‌رفته در برخی موارد استفاده از اسناد رسمی ضرورت یافت. همه این‌ها در اثر تحولات جامعه به‌وجود آمد و در زمان خود موجب دگرگونی مستندات گردید. اکنون آیا می‌توان گفت، سند رسمی از شهادت شهود دارای ارزش بیشتری می‌باشد و آیا روا است که برخی مقررات، مرزبندی‌ها و طبقه‌بندی‌های ادله اثبات دعوی، راه اجرای عدالت را ببندند و قاضی را محدود کنند؟

در حقوق ایران، چنانچه با بی‌عدالتی آشکار مواجه شویم، فقط می‌توان به تذکری بسنده کرده و تنها در مباحث غیرشکلی امیدوار بود که قاضی این امر را در رأیش به‌گونه‌ای لحاظ کرده و با تمسک به مقرراتی که تأمین‌کننده عدالت باشند، احقاق حق کند. همچنین با توجه به اینکه از نظر شرعی نیز اجرای عدالت مبنای قضاوت و داوری می‌باشد، چنانچه حکمی شامل بی‌عدالتی آشکار باشد، شاید بتوان با تمسک به ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری^۱ و با ادعای خلاف بین شرع بودن آن، امید به اعاده دادرسی و نقض رأی صادره داشت. لیکن همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این خصوص به وضوح جای خالی مقرر یا دکترین شناخته شده‌ای تحت عنوان "انکار عدالت" به چشم می‌خورد. به

۱- ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضائی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر کند. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف بین شرع اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به‌عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند.

تبصره ۱- آرای قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضائی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادسراها و شوراهای حل اختلاف هستند.

تبصره ۲- آرای شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه‌ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود.

تبصره ۳- در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف بین شرع تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی کنند. مفاد این تبصره فقط برای یک‌بار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف بین شرع آن به جهت دیگری باشد.»

علاوه در مورد مقررات شکلی نیز هیچ‌گونه اغماضی وجود ندارد و با وجود ناکافی بودن قوانین مربوطه، دادرس موظف به اتخاذ تصمیم منطبق با آن قانون خواهد بود. اینکه بتوان با استناد به این دکترین، مدعی بی‌عدالتی آشکار و بارز گردید و از دادرس خواست تا نسبت به رفع آن اقدام کند و قاضی نیز مکلف به رعایت آن بوده و خود نیز به راحتی و به طور مؤثر بتواند به همین دکترین استناد کرده و رأی خود را صادر نماید، لازمه‌اش اصلاح قانونی و یا جا انداختن این دکترین با معرفی و شناساندن آن در نظام حقوقی ایران است تا بتواند با قابلیت استناد مستقیم، اثری ملموس در عادلانه سازی دادرسی و آرای صادره داشته باشد. هدفی که نگارنده نیز با تقریر این مقاله درصدد دستیابی به آن و برداشتن گامی در این راه است.

۱-۲- شناسایی مفهوم دکترین "انکار عدالت" در حقوق داخلی

دکترین "انکار عدالت" در حقوق ایران، مفهومی ناآشنا می‌باشد و چندان بدان پرداخته نشده است و شاید به جرأت بتوان گفت، در این مقاله برای نخستین بار سعی در شناساندن و تعریف و ذکر مصادیق آن شده است.

بسیاری به دلیل تشابه این عنوان با "عدالت"، آن را صرفاً "بی‌عدالتی" به صورت کلی می‌دانند و استنباط آنان از "انکار عدالت"، مساوی با "بی‌عدالتی" است. درحالی که، این معنای تحت‌اللفظی آن است و باید بینیم معنا و مفهوم واقعی آن چیست؟

در استناد به مفهوم "انکار عدالت" در حقوق داخلی، توجه به مبانی این دکترین در حقوق بین الملل لازم و ضروری است. از این رو باید گفت، "انکار عدالت" هرگونه بی‌عدالتی را شامل نمی‌شود. اگر قرار باشد که بر روی هرگونه رأی ناعادلانه، عنوان "انکار عدالت" گذاشته شود و از این جهت مورد درخواست نقض قرار گیرد، اکثریت آراء را شامل می‌شود. چه، دست کم هر رأی از سوی یکی از طرفین دعوا ناعادلانه به نظر می‌رسد؛ زیرا برخلاف خواسته و منفعت وی صادر شده است و در این صورت آزادی قاضی در صدور رأی نیز زیر سؤال می‌رود. قاضی این حق را دارد که بر مبنای علم و دانش خود و بررسی مستندات و دلایل طرفین دعوی و قوانین و مقررات مربوطه، برای هر پرونده ارجاع شده تصمیم‌گیری کرده و رأی صادر نماید و چه بسا استنباط او منطبق بر عدالت نباشد. لیکن "انکار عدالت" با وجود تشابهی که با "بی‌عدالتی" دارد، مفهومی متفاوت از آن است.

در واقع "انکار عدالت" نوعی "بی‌عدالتی شدید" است که اساس و مبنای دادرسی و دادخواهی را زیر سؤال می‌برد. در "انکار عدالت"، اتفاقی فراتر از بی‌عدالتی رخ می‌دهد و به نوعی "بی‌عدالتی غلیظ" است. در این حالت در اثر نقص قانون و در شرایطی که هر فرد نوعی، آن را خلاف عدالت می‌داند، حق شخص از بین می‌رود و به گونه‌ای، اجرای عدالت که هدف و مبنای حقوق و دادرسی

است، انکار و رد می‌شود و نقض غرض صورت می‌پذیرد و شاید دلیل تعبیر برخی حقوقدانان (محسنی، ۲۰۱۳۹۴: ۲۲۹) از این مفهوم به "استنکاف از احقاق حق" نیز به همین جهت باشد. یعنی در "انکار عدالت"، بی‌عدالتی به حدی می‌رسد که به نظر می‌رسد احقاق حق، مورد استنکاف قرار گرفته است. اینجاست که دکترین "انکار عدالت" می‌تواند راهگشا و تحولی در سیستم دادرسی ایران و گامی جهت عادلانه‌سازی آرای قضایی باشد.

در حقوق بین‌الملل، تأخیر غیرقابل اجتناب و غیرمعقول در زمره موارد "انکار عدالت" محسوب می‌شود. اما در حال حاضر در سیستم حقوقی ایران، امکان استناد به دکترین "انکار عدالت" در موارد تأخیر در احقاق حق و رسیدگی در حقوق داخلی وجود ندارد. یعنی نمی‌توان تأخیر در رسیدگی - حال به هر دلیل از طرف مقام رسیدگی‌کننده واقع شده باشد - را به‌عنوان "انکار عدالت" لحاظ کرد و اجرای آن نیازمند قانون‌گذاری است. به‌بیانی دیگر، هرچند که ممکن است در روند رسیدگی به پرونده تأخیرات غیرموجهی به‌وقوع بپیوندد که حتی از منظر بین‌الملل و در دیگر کشورها، نمونه‌ای از "انکار عدالت" محسوب شود، لیکن در ایران نمیتوان این تأخیرات را با استناد به دکترین انکار عدالت، قابل اعتراض دانست، بلکه در این موارد، در نهایت می‌توان بر طبق مواد ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ نسبت به شکایت انتظامی از قاضی مربوطه اقدام کرد. چه‌بسا تأخیر وارده موجب بروز خسارت بسیار و تحمیل آن بر طرفین دعوا شود. به کرات مشاهده شده که بنا به دلایل مختلف از جمله نبودن دادرس، رسیدگی به پرونده چندین جلسه به تأخیر افتاده است و چنانچه این تأخیرات غیرموجه باشند، موجب تخلف انتظامی قاضی بوده و امکان مطالبه خسارت ناشی از آن، از مقصر مطابق عموماً قانونی، وجود خواهد داشت. ولی آنچه واضح است، در این گونه موارد جای خالی مستند دکترین "انکار عدالت" ملموس می‌باشد.

اما در خصوص وقوع بی‌عدالتی آشکار و مواردی که تحت شمول این عنوان قرار گیرند، باید گفت، همان‌طور که می‌توان با استناد به ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری، چنانچه احکام صادره خلاف شرع بین باشند، مورد بررسی و رسیدگی مجدد توسط شعبات ویژه قضائی قرار گیرند، منظور از خلاف بین، عدالت نیز چیزی شبیه خلاف شرع بین است. یعنی رأی صادره یا تصمیم متخذه چنان در تناقض آشکار با عدالت باشد که هر شنونده و بیننده ولو از اشخاص عادی جامعه، نسبت به آن، حس بی‌عدالتی شدید کند و این بی‌عدالتی این‌چنین نمایان و واضح باشد. حال این انکار عدالت ممکن است در ازای تصمیم ماهوی مقام قضائی در مقابل دعوی مطروحه باشد و یا نسبت به ایرادات شکلی موجود، این تصمیم ناعادلانه اتخاذ شده باشد و یا آنکه نسبت به پذیرش یا عدم پذیرش ادله اثبات دعوی چنین تصمیم برخلاف عدالتی صادر شده باشد.

در حال حاضر اگر این انکار عدالت در بخش‌های شکلی دادرسی باشد، چاره‌ای برای آن وجود ندارد و در بخش‌های دیگر نیز تنها می‌توان با توسل به عمومات حقوقی رعایت عدالت و با ذکر موارد در مراحل مختلف رسیدگی و اعتراضی، بر این امر امیدوار بود که توسط مقامات قضائی مورد توجه و پذیرش واقع شود. لیکن چنانچه به مرحله آخر رسیدگی رسیده و در هیچ‌یک از مراحل دادرسی، ایراد مذکور مورد پذیرش و توجه واقع نشده باشد، با استناد به ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری، می‌توان با اشاره به بی‌عدالتی آشکار که نمونه بارزی از خلاف شرع بین می‌باشد، به نقض رأی ناعادلانه آن هم فقط در بخش احکام، چشم امید داشت. زیرا در خصوص نقض قواعد شکلی، با وجود نقض صریح عدالت، امکان نقض رأی توسط مقامات رسیدگی‌کننده به اعاده دادرسی مطابق ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری وجود ندارد و قانون‌گذاری صریح در این مورد به منظور اثرگذاری هرچه بیشتر این دکتترین و بهره‌مندی از آن، لازم و ضروری می‌نماید و جای خالی آن احساس می‌شود.

۲-۲- جایگاه دکتترین "انکار عدالت" در دادرسی ایران

در هر نظام حقوقی، قواعدی وجود دارند که برای نظم‌دهی به نحوه دادخواهی و رسیدگی به دعوا وضع شده و اعمال می‌شود و ممکن است اصل موضوع دعوا را نیز تحت تأثیر قرار دهد. چه بسا ذی‌حقی که به دلیل عدم رعایت این قواعد، از رسیدن به حق خویش محروم شود و یا ممکن است به عنوان حربه‌ای برای پیروزی در مواردی استفاده شود که در اصل موضوع بی‌حق‌اند. بنابراین آئین دادرسی استحکام بخش حقوق و همچنین گذرگاه اجباری از حق، به اجرای آن در مواردی است که حق مورد مناقشه قرار می‌گیرد و برای بسیاری از مردم، مقیاس مؤثر بودن حقوق آن‌هاست. اما ممکن است در دعوا، در عین حال ذی‌حقی در ماهیت، به علت عدم احاطه و یا عدم اجرای صحیح مقررات دادرسی شکست خورد و حق را از دست داد (شمس، ۱/۱۳۸۱: ۳۸).

گفته می‌شود که مقررات آئین دادرسی به معنای اخص دارای خصیصه آمره بودن هستند (شمس، ۱/۱۳۸۱: ۴۲). بدین معنا که اشخاص در تراضی برخلاف آن‌ها مخیر نیستند و این امر بدان لحاظ است که اصولاً نظم عمومی بر نفع شخصی اولویت دارد. اما این استدلال نمی‌تواند به صورت عام مورد استفاده قرار گیرد و نمی‌توان به طور کلی چنین نظر داد که نظم عمومی بر نفع خصوصی اولویت دارد؛ چراکه این نظریه، بدون توجه به جانب عدالت صادر شده است. در حقیقت قاعده مربوط به نظم عمومی، ماهیت جوهری متمایز از قاعده مربوط به نفع خصوصی ندارد؛ خود منافع عمومی نیز دارای درجه‌های مختلفی از اهمیت‌اند. مفهوم نظم عمومی، بنابراین مفهوم مقایسه‌ای است (شمس، ۱/۱۳۸۱: ۴۲)، به خصوص که پای "انکار عدالت" در میان باشد و لازم است که میزانی انسانی با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال، نسبت به تمیز توفیق نظم عمومی

بر نفع شخصی نظارت کند و مقررات آئین دادرسی که جهت تسهیل امر قضاء و دادرسی به وجود آمده، خود زنجیری بر پای عدالت که از مهم‌ترین مبانی حقوق و احقاق حق می‌باشد، نیفکند. به علاوه، تضییع حق دادخواه به بهانه حفظ نظم عمومی در برخی موارد، خود موجب جریحه‌دار شدن نظم عامه و تخدیش مفهوم آن می‌شود؛ چراکه یکی از منابع مهم نظم عمومی، اخلاق حسنه و احساسات عمومی است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۶۴). قانون امری بدین معنا که اشخاص در تراضی برخلاف آن‌ها مخیر نیستند، با این امر که چنانچه مقررات شکلی، ناقض حق دادخواهی شخص شود، قاضی بتواند از آن عدول کرده و راهکار جدیدی در پیش بگیرد، متفاوت است. در مورد اخیر، طرفین دعوا چنین حقی را برای خود پیش‌بینی نکرده‌اند و قصد دخالت در قانون‌گذاری و افزایش اختیارات خود در آئین دادرسی را نداشته‌اند، بلکه به‌صورت اتفاقی با شرایطی مواجه شده‌اند که قانون برای آن ارائه راهکار ننموده و آن شق را جزو شقوق تعیین‌شده خود در قانون آئین دادرسی نیاورده است. در حال حاضر با توجه به قدمتی که قانون آئین دادرسی مدنی ایران دارد و با در نظر گرفتن این امر که بسیاری از مواد آن، بدون تغییر از قانون آئین دادرسی مدنی پیشین گرفته شده و بنابراین دارای قدمت طولانی‌تری است، باید پذیرفت که بسیاری از قواعد آن برای نیاز امروز جامعه ناکافی بوده و بی‌توجهی به آن‌ها و ریختن تمام موضوعات مستحدثه در قالب احکام از پیش تعیین شده به‌صورت انحصاری و پیشه گرفتن جمود قانونی، در برخی موارد منجر به ناعادلانه شدن شدید دادرسی و انکار عدالت خواهد بود. چیزی که با اساس دادخواهی منافات داشته و مورد نکوهش احساسات عمومی واقع می‌گردد.

در قانون آئین دادرسی کیفری با عنایت به اینکه در زمانی جدیدتر به‌روزرسانی شده است، شاهد پیش‌بینی طیف بیشتری از شرایط و اوضاع و احوال ممکن هستیم و مقررات دادرسی کیفری از انعطاف و شناوری بیشتری برخوردار هستند. اگرچه هیچ‌گاه قوانین به‌طور کامل نمی‌توانند تمام شقوق متصوره را پیش‌بینی کرده و برای آن تعیین تکلیف نمایند؛ اما شکی نیست که فازی‌سازی مقررات و طبقه‌بندی جزئی‌تر آن‌ها، در عادلانه‌سازی هرچه بیشتر قوانین نقش مهمی دارد (برای مطالعه بیشتر ر.ک به ابوذری، مهرنوش، ۱۳۹۶). بنابراین در فقدان چنین شرایطی، با توجه به مبنا و جوهر قوانین و فلسفه وضع آنان که همانا اجرای عدالت است، مقرراتی که نتواند به‌خوبی عدالت را برقرار کند، محکوم به تفسیر و تغییر می‌باشد و اگر جز این باشد، عدالت، انکار شده است.

همچنین در قواعد ماهوی و اتخاذ تصمیم قضائی نیز ممکن است انکار عدالت واقع گردد. در جایی که شخص با وجود نبود استحقاق خویش، با سوءاستفاده از قوانین، سعی در ذی‌حق جلوه دادن

خود دارد و یا با تسلطی که بر مقررات دارد، از دادن حق طرف مقابل خود امتناع می‌ورزد و قاضی نیز راه گریز قانونی برای آن نمی‌یابد.

از سویی در ادله اثبات دعوا نیز شاهد بروز "انکار عدالت" هستیم. اینکه قاضی نتواند وزن دلیل را بسنجد و فقط حق داشته باشد شمار دلایل را احصاء کند و تماس مستقیمی با منابع دلیل نداشته باشد، تماماً موجب فقدان ارزیابی "آزادانه" و "منطقی" دلیل محسوب می‌شود. "ولتر" انتقاداتی را به برخی قواعد اساسی نظام شکل‌گرای اثبات وارد کرد و اظهار داشت: «این برعهده دادرسان است که ارزش شهادت را بسنجند» و یا منتسب به ناپلئون می‌باشد که گفته بود نمی‌تواند بفهمد که چرا گواهی تک‌گواه صادق، دلیل اثباتی نیست، اما شهادت دو آدم حُفه‌باز، دادگاه را ملتزم می‌کند. در اروپا شاید مهم‌ترین پیشرفت این قوانین، نسخ نظام ارزیابی مکانیکی و عددی باشد و امروزه اصل ارزیابی آزاد دلیل به‌طورکلی در سرتاسر اروپا غالب شده است (کاپلنتی مورو و جی. گارث، برایان، ۱۳۹۸: ۱۱۲).

۳- مصادیق اعمال دکترین "انکار عدالت" در دادرسی مدنی

بروز "انکار عدالت" در دادرسی، بستگی به شرایط و اوضاع و احوال هر پرونده به‌صورت موردی دارد. در اینجا به ذکر مصادیقی از انکار عدالت در دادرسی مدنی می‌پردازیم.

۱-۳- "انکار عدالت" در مبحث مواعد قانونی

مواعد قانونی به مواعدی گفته می‌شود که قانون‌گذار با تعیین مدت آن، برای انجام عملی پیش بینی کرده است. از جمله موعد ده روزه رفع نقص دادخواست و موعد بیست روزه تجدیدنظر مقرر در ماده ۳۳۶ قانون آئین دادرسی مدنی (شمس، ۲/۱۳۸۱: ۷۵) که به‌موجب ماده ۴۵۱ همان قانون، تجدید مهلت قانونی در مورد اعتراض به حکم غیابی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی ممنوع است و مهلت دادن پس از انقضای مواعدی که قانون تعیین کرده، علی‌الاصول مجاز نیست (شمس، ۲/۱۳۸۱: ۷۷)، مگر در خصوص معاذیر موجه مندرج در ماده ۳۰۶ قانون آئین دادرسی مدنی.

مطابق ماده ۳۰۶ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹، در مرحله وخواهی که به استناد مواد ۳۴۰ و ۴۵۲ و ۴۲۷ همان قانون در مراحل تجدیدنظر و فرجام و اعاده دادرسی نیز قابل تسری است (شمس، ۲/۱۳۸۱: ۳۷۴). معاذیر موجه برای اعتراض به آرای صادره خارج از مواعد قانونی در چهار جهت احصاء شده است: ۱- مرضی که مانع حرکت است. ۲- فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد. ۳- حوادث قهریه مانند سیل، زلزله و حریق که بر اثر آن تقدیم دادخواست وخواهی در مهلت مقرر ممکن نباشد. ۴- توقیف یا حبس بودن به‌نحوی که نتوان در مهلت مقرر دادخواست وخواهی تقدیم کرد. حال اگر شخصی خارج از موارد مذکور

نتوانست در موعد مقرر، دادخواست اعتراض خود را تقدیم کند، برای مثال در آخرین روز مهلت، همسر وی ناگهان دچار بیماری شود که ضروری است به بیمارستان منتقل گردد و یا خواهر و برادر خود را از دست بدهد و یا اینکه تصادف هولناکی نماید و در عین حال که برای خودش مشکل جسمی مشمول بند ۱ ماده مذکور پیش نیامده، لیکن به لحاظ وخامت حال طرف مقابل، ناچار به حضور در محل تصادف و یا انتقال آسیب‌دیده به بیمارستان باشد و یا شرایطی از این دست که مشمول هیچ‌یک از شقوق ماده ۳۰۶ نبوده و در عین حال، هر انسان متعارف و نوعی، این حوادث را عذر موجه می‌داند و در چنین شرایطی قرار بگیرد، لاجرم نمی‌تواند در موعد مقرر، دادخواست خود را تقدیم کند و بدین واسطه حق اعتراض خود را برای همیشه از دست داده و مغبون می‌شود. در اینجا رأی که صادر شده بدون آنکه مورد تجدیدنظر قرار گیرد، قطعی می‌شود و بحث بر سر آن نیست که رأی صادره عادلانه هست یا نیست، بلکه در اینجا «انکار عدالت» رخ داده است. یعنی قوانین به جای آنکه عدالت را متبلور سازند و موجب بروز و ظهور آن شوند، در حالی که فلسفه و مبنای تقریر و تصویب آنان چنین بوده، دست و پای دادرس را می‌بندد و دادرس پس از شنیدن ماجرا، به این می‌اندیشد که چگونه به قربانی این نقص قانون کمک کند. چنانچه براساس قانون اتخاذ تصمیم شود، خواهان حق اعتراض خود را از دست می‌دهد، زیرا مهلت او تمام شده است، اما آیا کار دادرسی و دادگستری به صورت صحیح انجام یافته است؟ آیا چنین شخصی به حق خود در برخورداری از دادرسی عادلانه رسیده است؟ و آیا چنین شخصی، با صدور قرار رد دعوا، به اقتناع روانی در فصل خصومت دست یافته است؟ به طور مسلم چنین نخواهد بود و این امر، حس بی‌عدالتی را برمی‌انگیزد و خلاف بین عدالت تلقی می‌شود. کما اینکه ماده ۱۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، با وجود بسط معاذیر موجه، بند "ج" را به صورت تخصصی به نظر قاضی واگذار کرده است. بنابراین انحصار معاذیر موجه به موارد مندرج در ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی، نمونه بارزی از «انکار عدالت» است.

مورد دیگری که در مواعد قانونی، محل انکار عدالت گسترده‌ای شده است، مهلت اعتراض به نظریه وزارت مسکن و شهرسازی موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری^۱ است که سه ماه از تاریخ اعلام به مالک یا تاریخ آخرین آگهی تعیین شده است و در صورت عدم وصول اعتراض در مهلت مذکور، تشخیص قطعی و لازم‌الاجرا خواهد شد.

۱- به ماده واحده مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، در خصوص تعیین مهلت اعتراض به نظریه وزارت مسکن و شهرسازی موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۶/۶/۲۲ رجوع شود.

حال اگر اعتراض مزبور در مهلت قانونی ثبت شد، ولی به دلیل ایراد شکلی منجر به رد دعوی شود، طرح مجدد اعتراض با توجه به مضمی مهلت، امکان‌پذیر نیست و این مورد نیز از عمده موارد «انکار عدالت» در مبحث مواعد قانونی است.

همان‌طور که در خلال مقاله گفته شد، در حال حاضر با توجه به عدم الزام دکترین «انکار عدالت» در دادرسی و با توجه به اینکه مواعد قانونی از مقررات شکلی و آمره آئین دادرسی مدنی می‌باشد، از این‌رو در صورت بروز موارد بی‌عدالتی آشکار، استناد به این دکترین، فاقد اثر است و لازمه تأثیر آن، قانون‌گذاری و اصلاح مقررات در این خصوص می‌باشد.

۲-۳- «انکار عدالت» در مبحث صلاحیت‌ها

اگرچه تحقق اختلاف در صلاحیت، امری عادی به نظر می‌رسد؛ اما در هر حال باید نسبت به حل آن اقدام شود. اگر این اختلاف اثباتی باشد و مراجع مختلف خود را صالح به رسیدگی دانسته و وارد رسیدگی شوند، می‌تواند منجر به صدور آرای معارض در اختلافی واحد شود و اگر این اختلاف نفیی باشد و مراجع مختلف از رسیدگی به دعوی مطروحه به علت عدم صلاحیت امتناع کنند، نتیجه اسف‌بارتری خواهد داشت و آن امتناع مراجع قضاوتی از اجرای عدالت یعنی انکار عدالت است (شمس، ۱/۱۳۸۱: ۴۴۷). قانون‌گذار تقریباً تمامی موارد اختلاف در صلاحیت و یا نفی صلاحیت قضاوتی (قضائی و اداری) را تصور و راه‌حل و تکالیف آن را پیش‌بینی کرده است. اما در سطح بین‌الملل، اختلاف در صلاحیت به نحو اثباتی یا سلبی بسیار است که به صراحت به دکترین «انکار عدالت» جهت رفع آن استناد شده است. از جمله در خصوص پرونده‌ای که در کشور فرانسه مطرح شد و در آن شرکت ملی نفت ایران، تقاضای داوری علیه اسرائیل را خواسته بود و اسرائیل از معرفی داور خودداری کرد. با عنایت به اینکه محل داوری فرانسه نبود و اصولاً در داوری و اختلاف، دادگاه‌های فرانسه حق انتصاب داور از طرف ممتنع را نداشتند، به همین جهت این امر سبب می‌شد طرف مقابل از اعمال حق داوری خود جلوگیری کند. لیکن از آنجا که این امر موجب تضییع حق ایران می‌گردید، از این‌رو محاکم فرانسه به استناد «انکار عدالت» و تضییع حق ایران که به‌راستی هم محقق بود، نسبت به آنچه در صلاحیت وی نبود اقدام کرد (- ۱۳/۷۴۲۰۲-۱۵/۲۳۷ - Arrêt n° ۴۰۴ du ۱^{er} février ۲۰۰۵ Cour de cassation - Première chambre civile^۱).

۳-۳- «انکار عدالت» در مبحث نواقص دادخواهی

۱- https://www.courdecassation.fr/jurisprudence_۲/premiere_chambre_civile_۰۶۸۰۲_۱۵/۲۳۷_۶۳۰.html

در مقررات دادرسی مدنی مواردی مشاهده می‌شود که وجود اشکال و ایرادی در دادخواست یا دادرسی، می‌تواند موجب رد آن یا تأخیر بیهوده گردد؛ حتی بدون آنکه، مقام قضائی وارد ماهیت دعوی و تعیین ذی‌حق شود که لازم است از طریق اصلاح قانون، تعدیل گردد و همچون مقررات آئین دادرسی فرانسه، نقص در دادخواهی را به دو بخش نقص اراده (ماهوی) و نقص تجلی اراده در سند و اقدام (شکلی) تقسیم شود (محسنی، ۱۳۹۴: ۷۹۳) تا بهتر بتوان در به‌کار بردن ضمانت‌اجراهای سخت‌گیرانه اتخاذ تصمیم کرد. به‌موجب ماده ۱۱۵ کد آئین دادرسی مدنی فرانسه که درخصوص ایرادات شکلی می‌باشد، «جهت بطلان با تصحیح بعدی عمل آئین دادرسی منتفی می‌شود در صورتی که هیچ سقوط حقی به دلیل گذشت مهلت ایجاد نشده باشد و هیچ‌گونه زیانی به وجود نیامده باشد»، ایرادات صرفاً شکلی مانند فرضی که مخاطب با وجود رعایت نشدن قانون، در دادگاه حاضر شده و از فرصت کافی برای ارزیابی و اظهارنظر درخصوص حقوق خود برخوردار بوده (شعبه اجتماعی دیوان عالی کشور، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۸). از طرفی مطابق ماده ۱۱۷ کد آئین دادرسی مدنی فرانسه، مواردی همچون: الف) نداشتن اهلیت مراجعه به دادگستری؛ ب) فقدان توانایی یک طرف یا شخص حاضر در دادرسی به‌عنوان نماینده شخص حقوقی یا حقیقی فاقد اهلیت استیفا؛ و ج) نداشتن اهلیت یا توانایی شخصی که به نمایندگی از یک طرف دیگر در دادگستری اقدام می‌کند، از موارد نقص ماهوی هستند که می‌تواند به حق رسیدگی را با مانع مواجه نماید (محسنی، ۱۳۹۴: ۷۹۵ و ۸۰۱).

در حقوق ایران نیز اگرچه عنوان خواسته بسیار مهم و ضروری است و دادرس حق ندارد خارج از آن را مورد بررسی و حکم قرار دهد، اما اگر خواهان به دلیل عدم تسلط بر مقررات قانونی - که به‌طور مسلم از مردم عامه انتظار نمی‌رود- خواسته خود را با اندک ابهام و غیرجزمی طرح نماید، این امر نباید موجب رد دادخواست شود؛ چراکه امکان اصلاح آن به‌وسیله یک اختاریه وجود دارد و دادگاه می‌تواند از خواهان بخواهد تا خواسته خود را به‌طور دقیق‌تر مشخص کند. حتی در کشورهای کامن‌لای غربی، دادگاه‌ها از محدودیت خشک این قاعده (محدود بودن رأی به قلمرو خواسته) گریخته‌اند. مثلاً برای اینکه نسبت به خواسته (یا راهکار چاره خواسته) که به‌طور خاص مورد درخواست طرفین نبوده بتوان رأی صادر کرد، نوعی رویه عملی در عرف ابتدایی دادگاه‌های انصاف انگلستان وجود دارد که هدفش اجرای عدالت میان طرفین و صدور رأی نسبت به خواسته (یا ضمانت اجرای نتیجه آن) می‌باشد، با وجود اینکه ممکن است خواهان دعوای خود را بد طراحی کرده باشد. این احتمال به‌درستی می‌رود که قاعده تجویزکننده این کار، اغلب به این جهت باید

وجود داشته باشد که از در دسر طرفین در تکمیل و متمیم شکلی دادخواست، برای خواستن یک محکومیت خاص، می‌کاهد (کاپلتی مورو و جی. گارث، برایان؛ ۱/۱۳۹۸: ۶۵ و ۶۶).

همچنین چنانچه دعوی از طرف شخصی به‌عنوان نماینده مانند وکالت یا ولایت یا قیمومیت اقامه شده و مدرک اثبات سمت او ارائه نشده باشد، دادگاه می‌تواند مهلت مناسبی به‌منظور ارائه مدرک مثبت سمت بدهد و از رد دعوی فوری اجتناب کند.

همین‌طور لزومی ندارد مانند بحث صلاحیت دادگاه که ملاک زمان تقدیم دادخواست تعیین شده است، جهت قابل‌پذیرش بودن دعوا و وارد بودن آن نیز زمان تقدیم دادخواست ملاک باشد. امروزه درحالی‌که سرعت در انجام امور و مدیریت زمان از مسائل مهم و قابل‌توجه می‌باشد و از طرفی به‌دلیل تراکم پرونده‌ها، اوقات دادرسی بعضاً با فاصله زیاد تعیین می‌شود، همین‌که در زمان رسیدگی موعد مطالبه حق رسیده باشد، برای دادگاه می‌بایست الزام به رسیدگی را به‌وجود آورد و اینکه منجر نبودن دعوا در زمان تقدیم دادخواست، حتی اگر در زمان رسیدگی به دعوا منجر شده باشد، منجر به رد دعوا شود، از موارد "انکار عدالت" خواهد بود. زیرا رد دعوا به این علت، علاوه‌بر تأخیر قابل‌اجتناب در اجرای عدالت و احقاق حق، موجب از بین رفتن هزینه‌ای که خواهان بابت دادرسی پرداخت کرده بود، خواهد شد و فاقد توجیه منطقی بوده و مخالف آشکار عدالت است.

خوشبختانه اخیراً نمایندگان مجلس برای الحاق یک ماده به قانون آئین دادرسی مدنی طرحی ارائه کرده‌اند که در صورت تصویب جلوی بسیاری از قرارهای رد دعوی که به‌دلیل ایرادات شکلی ساده‌ای قابل‌اصلاح صادر می‌شود، گرفته خواهد شد و گام بزرگی به‌منظور عبور از شکل‌گرایی و هدررفت وقت و هزینه مراجعان به دستگاه قضا خواهد شد. مطابق این طرح که در قالب یک ماده واحده به ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۰۱/۲۱ و به‌عنوان ماده ۸۴ مکرر خواهد بود، «در کلیه مواردی که به جهت عدم رعایت تشریفات شکلی مندرج در این قانون یا سایر قوانین، دعوی مطروحه قابلیت رسیدگی ماهوی را نداشته و موجب صدور یکی از قرارهای قاطع دعوی باشد، جز در بندهای (۶) و (۱۱) ماده (۸۴) این قانون، دادگاه با ذکر ایرادات مزبور به خواهان، مهلت بیست روزه‌ای برای برطرف کردن ایرادات مطروحه می‌دهد. خواهان یا وکیل یا نماینده وی می‌تواند بدون اخطار دادگاه نیز تا پایان جلسه نخست دادرسی، هرگونه ایراد دادخواست خود را برطرف کند».

طرح چنین مقرره‌ای از ذهنی عدالت‌جو و عدل طلب تراوش شده است و نشان از آن دارد که رد دعوا در مواردی که امکان اصلاح به‌راحتی با اخطاریه و یا حتی بدون اخطاریه وجود داشته باشد، برخلاف عدالت و به‌نوعی انکار عدالت خواهد بود.

تأخیر در رسیدگی و ارجاع به کارشناسی‌های غیر ضروری و اختلال در امور پرونده بدون وجود دلیل قانونی نیز از موارد "انکار عدالت" محسوب می‌شود.

واقعیت این است که زمان یک مفهوم نسبی و ذهنی است و موضوع اصلی در حل اختلاف، میزان تأخیر نیست، بلکه معقول بودن آن می‌باشد. این زمان معقول ممکن است از نظر اصحاب دعوا متفاوت باشد. بسیاری از قضات معتقدند که عدالت زمان می‌برد و بررسی دقیق یک اختلاف مستلزم روندی آهسته است (Sourdin and Burstyn, ۲۰۱۴: ۴۹-۵۰)، اما گاهی مشاهده می‌شود که جلسات دادرسی به دلیل عدم حضور دادرس و یا دلایلی که ارتباطی به محکوم علیه ندارد، تشکیل نشده و تجدید می‌گردد و یا صدور رأی بیش از مهلت یک هفته قانونی به طول می‌انجامد. در این صورت، علاوه بر آنکه تحمیل احقاق حق دیررس برای محکوم‌له، انکار عدالت است، بلکه در خصوص دادخواست‌های مطالبه خسارت تأخیر انجام تعهد نیز محکومیت محکوم علیه به پرداخت خسارات این زمان فوت شده به طور محسوس، خلاف بین عدالت می‌باشد که رویه قضائی با لحاظ کردن این تأخیرات در راستای اجرای عدالت، می‌تواند تأثیر به‌سزایی در این حوزه داشته باشد.

۴-۳- "انکار عدالت" در ادله اثبات دعوا

قواعد اثبات دعوی از جمله عواملی است که می‌تواند نمایانگر خلق و خوی یک ملت باشد. اینکه چه چیزی را به‌عنوان دلیل اثبات ادعا می‌پذیرند و برای آن ارزش قائل‌اند، اینکه وظیفه ارائه دلایل برعهده چه کسی باشد و آیا دست دادرس در تحصیل دلیل باز است یا بسته و اینکه اصولاً قاضی می‌تواند بدون درخواست طرفین به دنبال دلیلی برای کشف حقیقت باشد یا خیر، در نظام‌های مختلف حقوقی دارای پاسخ متفاوتی می‌باشد. اما آنچه در سیستم‌های مختلف حقوقی شاهد آن هستیم، کنار نهادن محدودیت‌های کهنه آوردن و ارزیابی دلیل است و هدف مشترک این نظام‌ها، تضمین توجه کامل‌تر و عملگراتر و نه مکانیکی به مباحث موضوعی و حکمی موجود در هر مرافعه است. چنان‌که تشریفات خشک و مکانیکی به‌منظور دستیابی به گشایش و نرمی در یافتن حقیقت، کنار نهاده شده‌اند (کاپلنتی مورو و جی. گارث، برایان، ۱۳۹۸: ۱۰۳).

در حقوق ایران، با وجود اینکه هنوز برخی به نظام ادله قانونی تمایل دارند، اما به نظر می‌رسد که این نظام حقوقی نیز به سمت نظام ادله آزاد براساس «اقتناع وجدان دادرس» گرایش یافته است. از جمله اینکه طبق ماده ۱۹۹ قانون آئین دادرسی مدنی، دادرس در جهت کشف حقیقت از انجام هرگونه تحقیق و اقدامی برخوردار شده است و در بروزرسانی قوانین کیفری با حذف محدودیت‌های پذیرش شهادت، آنان که رابطه خویشاوندی و یا کارگر و کارفرمایی دارند، مواجه هستیم (قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲) و مطابق ماده ۱۷۶ قانون مجازات، در صورتی که

شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع شده و می‌تواند در حد اماره قضائی تلقی شود. بنابراین با حذف محدودیت‌ها در ارزش اثباتی شهادت و توسعه دایره شهادت، محدودیت‌ها در ارزش اثباتی "اماره قضائی" مذکور در ماده ۱۳۲۴ قانون مدنی نیز از بین رفته است. اینکه برای ادله اثبات دعوی سلسله مراتب لحاظ کنیم و یا برای اسناد رسمی اعتباری فوق‌العاده قائل بوده و اسناد عادی یا شهادت شهود را فاقد توان مقابله با آن بدانیم، نوعی "انکار عدالت" است؛ چراکه برای رسیدن به عدالت و احقاق حق، نباید مانعی وجود داشته باشد و نمی‌توان راه‌های رسیدن به عدالت را محدود کرد. در همین زمینه، شورای نگهبان نیز اطلاق مواد ۲۲ و ۴۸ قانون ثبت را در بی اعتبار دانستن اسناد عادی غیررسمی که قرائن و ادله قانونی یا شرعی معتبر بر صحت مفاد آنها باشد، مغایر شرع دانستند^۱ و همین امر در ماده ۶۲ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵ نیز مورد تأیید قرار گرفت و به صورت قانون درآمد. بنابراین لزوم جریان علم آزاد در گردش ادله اثبات دعوی که از مدت‌ها قبل توسط برخی حقوقدانان مطرح گشته بود، رفته‌رفته بر جمود قانون ادله اثبات اثر گذاشته و محدودیت‌های سابق را تا حدی از میان برده است، ولی هنوز به طور کامل مورد پذیرش و عمل واقع نشده است.

۳-۵- "انکار عدالت" در رسیدگی ماهوی

ابتدا لازم است منظور از مبحث رسیدگی ماهوی روشن شود. رسیدگی ماهوی به آن قسمت از دادرسی مربوط است که وارد موضوع خواسته خواهان شده و به ماهیت امر و تشخیص حق از ناحق می‌پردازد. تصمیم دادگاه در رسیدگی ماهوی به صورت حکم می‌باشد.

در اینکه دادرسی در رسیدگی به اصل دعوا و تمیز حق از ناحق و صدور رأی خویش، در حیطه قانون، آزاد است و دارای مصونیت قضائی می‌باشد، شکی نیست و چنانچه طرفین دعوا، رأی صادره را موجب بروز خللی به حق خود بدانند، می‌توانند در مرجعی بالاتر نسبت به آن اعتراض کنند. با این حال، نمی‌توان از دادرسی توقع داشت ندای وجدان و شرایط زندگی و آداب و رسوم که در آن پرورش یافته در اندیشه و طرز فکر او اثر نداشته و صرفاً براساس قانون موضوعه حکم کند.

اطلاع از برخی قوانین و دستاویز نمودن آنها برای سوءاستفاده از طرف معامله نباید موجب الزام دادرسی در صدور رأی شود که منحصراً بر مبنای قانون باشد. چه بسا اشخاص سودجویی که با تبحر در مواد قانونی و شناسایی گلوگاه‌های آن که عموم مردم عادی از آن بی اطلاع هستند، دستگاه قضا را تبدیل به رباتی کنند که ناچار است در همه موارد دارای موضوع یکسان، رأی مشابه صادر نماید.

۱- نظریه شورای نگهبان به شماره ۹۵/۱۰۲/۲۶۶۴ مورخ ۹۵/۸/۴.

درحالی‌که این امر، نه‌تنها موجب وهن دستگاه قضا خواهد شد، بلکه به‌طور مسلم، عدالت ماهوی را زیر سؤال برده و رسماً نمونه‌ای از انکار عدالت خواهد بود.

توقع اینکه اشخاص عادی همچون حقوقدانان و اساتید حقوق از مطالب و عناوین حقوقی سردرآورند، تکلیفی مالایطاق است و در این صورت دیگر فلسفه وجود رشته‌ای مجزا و علمی به‌نام حقوق بی‌معنا بود. حال اگر شخصی با اطلاع از قوانین و مقررات خاص، نسبت به موضوعی حقوقی و عواقب آن بررسی‌های لازم را انجام داده و از آن‌ها با نیت سوء استفاده کرده و در این زمینه، شخص یا اشخاصی را مغلوب خویش نماید، هرگز نمی‌توان دادرس را ملزم نمود که به استناد قانون، رأیی به نفع وی صادر کند، فقط به‌خاطر اینکه قانون‌گذار چنین امری را پیش‌بینی کرده و حکم آن را مشخص نموده است. در این صورت، قاضی تبدیل به رباتی می‌شود که صرفاً وظیفه‌اش تطبیق موضوع بر قانون و استخراج حکم می‌باشد، درحالی‌که چنین تصویری را هیچ عقل سلیمی نمی‌پسندد و تأیید نمی‌کند. بلکه از قاضی توقع می‌رود با به‌کارگیری عدالت ماهوی و توجه به مضمون و محتوای قاعده و عدم کفایت برابری صرف، سزاوار بودن را نیز شرط اجرای عدالت به‌شمار آورد.

همچنین لازم است که قاضی به روح قانون و فلسفه وضع قواعد نیز توجه کند و این خود امری غیرآسان است، زیرا تسلط قاضی به ابعاد مختلف قانون‌گذاری در این عرصه نوعی جامعیت علمی می‌طلبد و از طرفی، باور سنتی دیرینه دایر بر اتکا به ظواهر نصوص و بسته ماندن دیرینه فضای معناگرایی فلسفی در دادرسی، جرأت روح‌گرایی را به حداقل درجه ممکن رسانده است (عامری‌نیا و جمادی، ۱۳۹۶: ۲۲۸).

قانون نمی‌تواند جزئیات و خصوصیات هر مورد را پیش‌بینی کند، پس به ناچار احکام خود را بر مبنای مصالح و مفاسد نوعی معین می‌نماید، درحالی‌که اجرای آن در پاره‌ای موارد با «عدالت» موافق نیست (کاتوزیان، ۱/۱۳۹۵: ۱۶۹) و می‌بایست قائل به «دادرسی موردی» به‌جای «دادرسی نوعی» با حفظ اساس حقوق دادرسی مدنی و ازجمله اصول دادرسی بود. دادرسی وقتی موردی است که انصاف و عدالت را توأمان با ویژگی‌های هر دعوا سنجیده و حکم شایسته‌ای برای همان مورد صادر شود. در این نوع از دادرسی، قاضی باور دارد که قانون آئین دادرسی مدنی، وسیله‌ای است برای هدایت «حق» و ازاین‌رو، استماع دعوا را بررد آن، عمل هدفمند را بر کار لغو و اصل حق را بر غفلت، به‌ویژه غفلت قاضی سابق، ترجیح می‌دهد و این وسیله بودن قواعد دادرسی، برحسب زمان دادرسی متفاوت است؛ آنچه در «ابتدای دادرسی» اعمال می‌شود، جز در مواردی که نادیده گرفتن آن، در اصل حق و وضعیت طرف مقابل مؤثر است، در «اواسط دادرسی» یا «انتهای» آن و بعد از ورود به اصل موضوع و دفاع در ماهیت، قابل توجه نیست. در دادرسی موردی، آنچه اصول

دادرسی خوانده می‌شود، قاطع و همیشگی نیست و حالت نسبی دارد و در نهایت خواهان نباید قربانی دادگاه یا دفتر شود؛ چراکه ضمانت اجرای عدول از پاره‌ای نواقص و توجه به حق خواهان در استماع دعوا، پاسخی مناسب به غفلت مذکور و تضییع نکردن حق اوست و اگر برای رسیدن به این امر مهم (قواعد دادرسی) را قربانی کنند، برخلاف هدف اصلی نظام حقوق رفتار نشده است (خدابخشی، ۱۳۹۹: ۶۲-۶۶).

اما از آنجا که قاضی مکلف است در چارچوب قانون قدم بردارد، و از سویی نمی‌تواند در خطر افتادن عدالت را نظاره‌گر باشد، باید چاره‌ای اندیشید. برخی مکاتب فلسفی حقوقی^۱ در خواندن، فهم و تفسیر متون و در مواجهه با موضوعات، از شیوه «ساختارشکنی» استفاده می‌کنند. ساختارشکنان در عین حال که بر فرمان‌روایی قانون معتقد هستند، اما در مواردی که قانون را کافی، جامع و منطبق با عدالت ندانند، بدون آنکه قصد سرپیچی از آن را داشته باشند، سعی در استخراج معنا و تفسیری متفاوت و منطبق بر اوضاع و احوال کنونی می‌کنند. از نظر پیروان این مکتب، ساختارشکنی قادر است خلأ و نابسندگی میان ارزش متعالی عدالت و ظهور متصلب آن در تمدن بشر را به‌خوبی آشکار سازد (کیوانفر، ۱۳۹۹: ۷۳). بر این مبنا یکی از روش‌هایی که حقوق‌دانان پیشرو و حامی عدالت^۲ پیشنهاد داده‌اند "رجوع به آخرین اراده قانون‌گذار" است. بدین توضیح که به جای تفسیر و تلاش به منظور جستجوی اراده قانون‌گذار اولیه که ممکن است نظری کهنه و به دور از مقتضیات زمان باشد، از قوانین مختلف مربوط و به روز شده، در مقام جستجوی اراده قانون‌گذار کنونی باشیم و از مجموع این احکام احراز کنیم که نظر قانون‌گذار کنونی چیست؟ و راهی بیابیم تا قانون ناعادلانه، با چکش عدالت کوبیده شود و با استدلال‌هایی برگرفته از دیگر قوانین و قواعد، به نتیجه‌ای عادلانه برسیم (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۲۰۰-۲۱۲). همچنین در مواردی که دادگاه، برای رعایت حرمت قانون و در واقع تظاهر به آن، نمی‌تواند به‌صراحت از منابعی مانند انصاف یاد کند و استدلال منصفانه خود را پنهان می‌نماید، بدان تمسک می‌جوید (خدابخشی، ۱۳۹۹: ۷۱-۷۲).

اما آنچه بهتر از همه می‌تواند به‌عنوان مستندی مؤثر برای صدور احکام عادلانه و یا وجهی کارآمد جهت اعتراض به آرای ناعادلانه قرار گیرد، دکترین "انکار عدالت" است که نیازمند شاساندن، تبیین و جا انداختن آن به‌عنوان دکترین یا قاعده حقوقی و یا تصویب و اصلاح قانون می‌باشد.

نتیجه

۱- مقاومت در برابر قانون از طریق فروانروی بر قانون.

۲- زنده یاد دکتر امیرناصر کاتوزیان که خود را «سرباز عدالت» نامیده است.

با عنایت به روحیه و فطرت عدالت‌جوی انسان، استناد به نظریه "انکار عدالت" در راستای جلوگیری از تضییع حق در نظام حقوقی ایران امری ضروری و موجبی برای بازبینی قوانین و آرای قضائی صادره می‌باشد. منظور از "انکار عدالت"، بروز آنچه‌ناب بی‌عدالتی در دادرسی است که از نظر هر شنونده‌ای، عدالت انکار شده و «خلاف بین عدالت» رخ داده است. از نظر فلسفه حقوق، رعایت عدالت از مبانی اصلی حقوق و قضا می‌باشد که باید همواره مدنظر قرار گیرد. در مواردی که به دلیل نقص قانون و عدم شفاف‌سازی آن، اعم از مقررات شکلی یا ماهوی، موجب تضییع حق شدید یکی از طرفین دعوا می‌شود، امکان استناد به دکترین "انکار عدالت" موردنیاز است؛ لیکن در مقررات حقوقی به خصوص قوانین شکلی، فرصتی جهت در نظر گرفتن اوضاع و احوال و شرایط خاص طرفین دعوی وجود ندارد و شاهد محدودیت‌هایی هستیم که منجر به "انکار عدالت" می‌شود و لازم است در این خصوص اصلاح قوانین، صورت پذیرد تا در نظام حقوقی ایران نیز چنان‌که در حقوق بین الملل شاهد آن هستیم، نهادینه شده و قابلیت استناد مستقیم پیدا کند. در حوزه قوانین ماهوی و ادله اثبات دعوا، اگرچه با روش‌هایی همچون تفسیر ساختارشکنانه یا تفسیر براساس آخرین اراده قانون‌گذار و استدلال پنهان، این دکترین قابل اعمال و استناد است، لیکن شناسایی، معرفی و توسعه آن به عنوان دکترینی شناخته شده و یا مقررهای قانونی یا قاعده‌ای پُرکاربرد، می‌تواند اثری محسوس‌تر و ژرف‌تر در جلوگیری از بی‌عدالتی‌های قانونی یا قضائی داشته باشد.

منابع

فارسی

کتاب

- ابوذری مهنروش (۱۳۹۶)، کاربرد منطق فازی در حقوق کیفری ایران، تهران: نشر میزان.
- اداره پژوهش دادگستری استان تهران (۱۳۹۸)، مجموعه دیدگاه‌های حقوقی و قضائی قضات دادگستری استان تهران در امور مدنی و کیفری سال‌های ۹۵ تا ۹۷. تهران: انتشارات جنگل.
- سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۹)، آموزش کلام اسلامی، چاپ هفتم، جلد اول، قم: انتشارات طه.
- شمس، عبد... (۱۳۸۱)، آئین دادرسی مدنی. جلد اول، تهران: نشر میزان.
- شمس، عبد... (۱۳۸۱)، آئین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: نشر میزان.
- فیض کاشانی، محسن (بی تا)، تفسیر صافی، جلد دوم.
- کاپلتی مورو و جی. گارث، برایان (۱۳۹۸)، آئین دادرسی مدنی، ترجمه حسن محسنی، جلد نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، اعمال حقوقی، دوره مقدماتی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵)، فلسفه حقوق، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، قواعد عمومی قراردادها، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۴)، گامی به سوی عدالت، جلد اول، تهران: نشر میزان.
- کریمی، عباس و آیین، علیرضا و شیروانی، خدیجه (۱۳۹۶)، «نظریه عمومی عدالت در علم حقوق»، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.
- کیوانفر، شهرام (۱۳۹۹)، مبانی فلسفی تفسیر قانون، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، «یادداشت‌ها»، چاپ پنجم، جلد اول، انتشارات صدرا.
- نوری، حسن (۱۳۸۱)، «فرهنگ بزرگ سخن»، جلد پنج، انتشارات سخن.

مقالات:

- عامری‌نیا، محمدباقر؛ جمادی، علی (۱۳۹۶)، «استناد به روح قانون در دادرسی»، مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره نهم، شماره اول، صفحات ۲۲۷-۲۴۱.
- جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۸)، «علم آزاد در گردش ادله اثبات دعوی»، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره بیست و یک، صفحات ۶۰-۷۹.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۹)، «توجیه و نقد رویه قضائی»، کانون وکلا، شماره صد و پنجاه و صد و پنجاه و یک.
- محسنی، حسن (۱۳۹۴)، «نقص اعمال آئین دادرسی مدنی در حقوق فرانسه»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ششم، شماره دو، صفحات ۷۹۳-۸۰۸.
- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۹)، حقوق کیفری اختصاصی (۴)؛ جرایم علیه شخصیت معنوی اشخاص، جلد چهار، چاپ اول، تهران: نشر میزان

انگلیسی

Books:

- Charles Cheney Hyde (۱۹۴۷), International Law, Volume ۱, edition ۲, Little Brown.
- Hatschek JULIOS, (۱۹۳۰), Outline of International Law, English translation by C.A.W.Manning. London: Bell & Sons..
- L.kirgiz, Frederic (۱۹۲۷), The American Society of International Law's First Century, Martinus Nijhoff Publishers.
- Paulsson, Jan, (۲۰۰۵), Denial of Justice in International Law, Cambridge Publisher.
- Wheaton, Henry, Boyd, A.C. (Alexander Charles), (۱۸۸۰), Elements of International Law, United States, Careay, Lea and Blanchard Publisher.

Articles:

- Eagleton, Clyde (۱۹۲۸), "Responsibility of States in International Law", New York University Press.
- Lissitzyn, Oliver J (۱۹۳۶), "The Meaning of the Term Denial of Justice in International Law", The American Journal of International Law, vol. ۳۰, no ۴.
- Milford, Humphery (۱۹۳۲), "The British Yearbook of international law", London. Axford University Press.
- Mohseni, Hassan (۲۰۱۵), "Defects in the application of civil procedure in French law", Studies in Comparative Law, Volume ۶, Number ۲.
- Sourdin, Tania and Burstyner, Naomi, (۲۰۱۴), "Justice Delayed is Justice Denied", Victoria University Law and Justice Journal, Volume ۴, Issue ۱.

Votes:

- Case No.ARB(AF)/۹۷/۲, Award (۱ November ۱۹۹۹)
- Case No.ARB(AF)/۹۸/۳, Award (۲۶ June ۲۰۰۳)

Rules:

- The treaty between Spain and Peru, ۱۸۹۷.
- The German-Mexican treaty of ۱۸۸۲.

Sites:

- ۱. https://www.courdecassation.fr/jurisprudence_۲/premiere_chambre_civile-۱_۵۶۸/۰۲_۱۵/۲۳۷_۶۳۵.html

فرانسوی

Vote:

- ۱۳/۷۴۲۰۲-۱۵/۲۳۷ Arrêt n° ۴۰۴ du ۱^{er} février ۲۰۰۵ Cour de cassation - Première chambre civile"